**اصول: اوامر، جلسه ۳۸: چهارشنبه ۱۶/۸/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث ما در مورد مفاد کلمۀ ینبغی و لا یبنبغی هست، یعنی ینبغی مثبت و ینبغی منفی. در آیات قرآنی کلمۀ ینبغی در ۶ مورد به کار رفته و همه‌اش هم منفی هست، این ینبغی که در قرآن هست یک سری مواردش روشن هست که مراد از ینبغی ینبغی تکوینی است، مثل لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار. اینها لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر آقای خویی معنا می‌کنند لا یتیسر، یعنی خورشید برایش این امکان وجود ندارد، لا یمکن لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار. حالا آیا واقعا به این معناست که به این معنا نیست من بعدا در موردش عرض می‌کنم.

بعضی موارد هم هست که احتمال دارد که به همین معنا باشد نه به معنای عدم، به اصطلاح حکم تشریعی. مثل و ما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا. این ما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا دو جور می‌شود تفسیرش کرد، یکی اینکه برای خداوند جائز نیست که فرزندی اتخاذ کند، یکی اینکه یا برای خداوند ممکن نیست فرزندی اتخاذ کند. یعنی این امر ناظر به یک امر ارزشی هست که کأنّ خداوند اینکه کسی را به عنوان فرزند برای خودش اخذ کند و بگوید او فرزند من هست این مطلب خلاف قاعدۀ فقهی هست کأنّ حرام است برای خدا، نباید این کار را بکند، ترجمۀ لا ینبغی را یک موقعی نباید ترجمه می‌کنیم، یک موقعی نمی‌شود می‌توانیم ترجمه کنیم. لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر یعنی خورشید نمی‌شود که قمر را درک کند. و ما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا یک موقعی معنا می‌کنیم خداوند را نباید که فرزندی اتخاذ کند، یک موقعی می‌گوییم خداوند را ممکن نیست که فرزندی انتخاب کند که هر دو جورش احتمال در مورد این آیه هست.

علی ای تقدیر در تمام مواردی که در قرآن لا ینبغی ذکر شده حالا چه به معنای تشریعی باشد چه به معنای تکوینی باشد چیزی که تحقق پیدا نمی‌کند تکوینا یا تشریعا، یک چیزی شبیه حرمت هست. البته من این احتمال را می‌دهم که ممکن است حتی مواردی که تکوینی هم باشد یک نوع استعاره‌ای از تشبیه باشد، کأنّ می‌خواهند آن امری که غیر ممکن است آن امر را کأنّ شایسته نیست تحقق پیدا کند، یعنی اصل لا ینبغی این احتمال وجود دارد که به معنای این هست نباید این کار تحقق پیدا کند ولی این نباید را در مواردی که غیر ممکن است از باب تشبیه و استعاره و امثال اینها به کار برود. ولی علی ای تقدیر آن نکته‌ای که در همۀ این آیات قرآنی که هست حالا من آیات قرآن را، و ما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا، سورۀ مریم آیۀ ۹۲ که می‌گوییم نباید خداوند فرزندی انتخاب کند یا نمی‌شود که خداوند فرزندی اتخاذ کند.

سورۀ فرقان، آیۀ ۱۸:

«وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ فَيَقُولُ ءَ أَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبادي هؤُلاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبيلَ (17) قالُوا سُبْحانَكَ ما كانَ يَنْبَغي لَنا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِياءَ وَ لكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آباءَهُمْ حَتّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كانُوا قَوْمًا بُورًا (18)»

ما کان ینبغی لنا این آیا مراد انبغا تشریعی است عدم انبغا تشریعی است یا عدم انبغا تکوینی است هر دویش امکان‌پذیر هست، «قالُوا سُبْحانَكَ ما كانَ يَنْبَغي لَنا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِياءَ» یعنی ما نمی‌توانیم، ممکن نیست یک جور است، یکی اینکه شایسته نیست و سزاوار نیست.

علی ای تقدیر هرکدام از اینها باشد جنبۀ تحریمی دارد یعنی چیزی که تحقق ندارد یا حرام هست. همچنین آیات دیگری هم، سورۀ شعراء آیۀ ۲۱۱:

«ما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يُمَتَّعُونَ (207) وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّ لَها مُنْذِرُونَ (208) ذِكْرى وَ ما كُنّا ظالِمينَ (209) وَ ما تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّياطينُ (210) وَ ما يَنْبَغي لَهُمْ وَ ما يَسْتَطيعُونَ (211)»

یعنی نزول قرآن مناسب این، اینجا جنبۀ تکوینی ممکن است باشد هم جنبۀ تشریعی هر دویش هست.

**شاگرد:** ظهور عطف در تباین هست

**استاد:** نه ما یستطیعون یعنی اینها ممکن نیست بر اینها و اینها قدرت بر آن ندارند. چون ممکن نیست قدرت بر آن ندارند، متفاوت است، دو تا معناست، عدم استطاعت غیر از عدم امکان است. نتیجۀ عدم امکان عدم استطاعت شخص بر آنها هست.

سورۀ یس، آیۀ ۴۰: «لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلُّ في فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»

« وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغي لَهُ»

ما ینبغی له یعنی برای او شایسته نیست، یعنی این امری نیست که مناسب باشد که، ما ینبغی له شاید مرجع ضمیر ما ینبغی یعنی تعلیمنا للشعر له لا ینبغی له، اینکه ما آن شعر را تعلیم بدهیم این مناسب نیست، چون پیامبر است و اگر ما به او شعر یاد بدهیم افراد خیال می‌کنند شاعر است و رسول نیست، تعلیم شعر به پیامبر دادن منشأ این می‌شود که مردم از رسول بودن او غافل بشوند.

«قالَ رَبِّ اغْفِرْ لي وَ هَبْ لي مُلْكًا لا يَنْبَغي ِلأَحَدٍ مِنْ بَعْدي»

«لا يَنْبَغي ِلأَحَدٍ مِنْ بَعْدي» که حضرت سلیمان هست.

این ظاهرا مراد این هست که نه حرام هست بعد از من برایش، اینها هم جنبۀ تکوینی دارد، یعنی لا یتیسر لا یمکن لاحد من بعدی. همۀ اینها یک جنبۀ حالا تحریمی دارد، شبه تحریم دارد.

در مورد آیات قرآنی که ینبغی که به صورت منفی به کار رفته همه‌اش در یک چیزی شبیه تحریم، حالا تحریم تکوینی که به معنای عدم امکان هست یا تحریم تشریعی که به معنای عدم جواز هست. البته آیا از جهت مفاد هر دوشان اصل هستند یا یکی‌شان اصل است، دیگری از باب تشبیه به او هست، این احتمال هست که لا ینبغی اصلش عدم جواز باشد ولی شیء غیر ممکن، شیءای که متیسر نیست این را هم تشبیها ما ممکن است لا ینبغی در موردشان به کار برده باشیم.

**شاگرد:** معنای تحریم در مورد تحریم؟

**استاد:** در مورد تحریم به کار رفته همۀ اینها ولی مفادش علی ای تقدیر مفادش ما ممکن است بگوییم که مستعمل فیه در همه‌اش تحریم است حتی تشریعی است ولی آن تحریم تشریعی که مستعمل فیه هست ادعا شده که این تحریم تشریعی در اینجا وجود دارد به دلیل عدم امکان. شیءای که غیر ممکن هست ادعاءً ما ممکن است بگوییم جائز نیست که این امر تحقق پیدا کند کأنّ، چون غیر ممکن است جائز نیست تحقق، این از جهت ادبی امکان این مطلب را هست که اینجور باشد. هر دو جورش امکان دارد که اصلا لا ینبغی در موارد عدم امکان که به کار برده می‌شود آن هم مستعمل فیه‌اش اصلا عدم امکان باشد، ممکن است برعکس باشد، بگوییم اصلش عدم امکان هست موارد تشریعی از باب تمثیل به موارد تکوینی است که لحن آقای خویی گویا اینجوری هست که ایشان لا ینبغی می‌گویند لا یتیسر، لا یمکن. آن وقت لا یمکن آن چیزی که تشریعا جائز نیست کأنّ لا یمکن، ما خودمان می‌گوییم شخصی که از مکه برگردد نمی‌تواند با همسرش مباشرت کند، نمی‌تواند اصل توانستن امر تکوینی است ولی در مواردی که تشریعا جائز نیست نمی‌تواندی که اصلش برای تکوین هست را به کار می‌بریم، بنده خدایی گفته بود یعنی اینکه دیگر اعضا و جوارحش از کار می‌افتند این به خاطر همین است که اصل نمی‌تواند مستعمل فیه‌اش همان نتوانستن تکوینی است، هر دو جورش امکان دارد من نمی‌خواهم الآن یکی از دو جهت را بگویم کدام یکی از اینها هست، حالا بعدا در مورد روایات که صحبت می‌کنیم این یک مقداری شاید مطلب روشن‌تر بشود.

اما در مورد روایات، من یک مقداری جست‌وجو کردم حالا جست‌وجوی کاملش را ان شاء الله شنبه خدمت دوستان عرض می‌کنم.

به نظر می‌رسد یک بحث ینبغی هست یک بحث لا ینبغی هست، این دو تا را باید جدا کنیم. یعنی در موارد استعمال اینها را جدا کنیم بعد در مورد تحلیلی که می‌خواهیم تحلیل کنیم باید توجه داشته باشیم که چطور می‌شود که مثلا این نحوۀ استعمالات، مثلا ممکن است استعمال مثبت و منفی مفادش فرق داشته باشد آن وقت نیاز به آن تحلیلی داریم که ما در مورد لا یحب، یحب الله و لا یحب الله بیان کردیم. باید آن را تحلیل کنیم اگر فرق بین ینبغی و لا ینبغی نقیضین نبودند، ضدین لهما ثالث بودند آنها هم نیازمند توضیح هست که چطور اینها ضدینی هست که لهما ثالثٌ.

ینبغی در روایات خیلی وقت‌ها در مستحب به کار برده می‌شود، تقریبا روشن هست من ۲، ۳ مطلبش را ذکر می‌کنم.

«إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ أَوْ أَكَلَ أَوْ شَرِبَ أَوْ لَبِسَ ثَوْباً وَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ يَصْنَعُ يَنْبَغِي أَنْ يُسَمِّيَ عَلَيْهِ»

اینکه تسمیه و بسم الله گفتن بر هر کاری که انسان انجام می‌دهد این کار شایسته‌ای هست و مستحب است. البته ذیلی دارد که نسبت به آن ذیل بعدا در موردش توضیحاتی عرض خواهم کرد.

«فَإِنْ هُوَ لَمْ يَفْعَلْ كَانَ الشَّيْطَانُ فِيهِ شَرِيكاً.»

اگر این کار را نکند شیطان در او شریک می‌شود.

اصول ستة عشر، صفحۀ ۷۲.

یک مورد دیگری سألته عن الرجل الجنب هل یجزیه من غسل الجنابة ان یقوم فی المطر. بعد سؤال ادامه دارد در غسل جنابت به جای اینکه در استخر برود آب روی خودش بریزد ارتماسی یا ترتیبی وضو بگیرد برود وسط باران، باران شدیدی که دارد می‌آید. در مکه در منا باران‌های شدیدی که واقعا مثل سیل از آسمان می‌آید، مکه به خصوص خیلی دیدیم. خدا سلامت کند آقای جزمی داماد ما را، ما در مسجد خیف بودیم صدای باران می‌آمد روز دوازدهم که حاجی‌ها یک عده‌ای ایرانیان رفته بودند ما آنجا مانده بودیم و ظهر دوازدهم بود بعد صدای وحشتناک باران می‌آمد، وحشتناک از بالای مسجد خیف می‌آمد. به آقای جزمه‌ای گفتم که این چی است؟ آقای جزمه‌ای گفتش اینها بعد از اینکه حاجی‌ها می‌روند سقف‌های مسجد خیف را با شلنگ‌های فشار قوی می‌شویند، باران بود ولی چنان صدایش وحشتناک بود که ایشان تصورش این بود که با شلنگ‌های فشار قوی دارند سقف را می‌شویند و همان روز که ما آمدیم حاج آقا محمد در چادر بود گفتش که چادرها یک متر مثلا از یک چادر به چادر دیگر می‌گفت می‌خواستند بروند، می‌گفتند از این چادر به این چادر یک متر را که چیز کردم مثل اینکه استخر رفتم اینجور کل بدنم خیس شد، این دقیقا مثل همان حالت چیز شدنش در باران امکان‌پذیر هست، امام علیه السلام می‌فرماید که اگر همان کار آب غسل بالماء را انجام بدهد باران اشکالی ندارد. ان کان یغسله کما یغتسل بالماء اجزئه ذلک، یک ذیلی دارد، إلا انه ینبغی له ان یتمضمض و یستنشق و یمر یده علی ما نالت منه جسده. آن مستحباتی که در چیز هست آنها را هم آنجا دیگر باران تبضبض و استنشاق و مرّ ید علی ما نالت من جسده که به وسیلۀ باران تحقق پیدا نمی‌کند، اینها امور مستحبه‌ای هست که در غسل مستحب است، غسل‌های معمولی که ترتیبی یا ارتماسی که مستحب است می‌گوید که همین را در مورد باران هم جداگانه این را انجام بده، چون باران که این کار را نمی‌تواند انجام بدهد.

یا لیس الثوب من الطعام و الشراب و الانسان ینبغی له ان یحفظ لسانه و جاریته و جمیع اعضائه من قول اللغو الباطل فی شهر رمضان.

کتاب حسین بن سعید که به نام نوادر اشعری چاپ شده این هست.

این یک سری موارد که ینبغی در استحباب به کار رفته. موارد زیاد است حالا شاید موارد روشن‌تر دیگری در روایات باشد که من آن را بعدا ذکر می‌کنم.

یک مواردی هست که در وجوب به کار رفته، حالا من دو تا یادداشت کردم، یکی در مسائل علی بن جعفر هست، در مسائل علی بن جعفر یک سؤالی هست حالا آن سؤالش را من الآن کار ندارم، سؤال این هست می‌گوید در بعضی موارد یک رفتارهایی ائمه دارند که متفاوت هست رفتار ائمه با رفتاری که دستور می‌دهند که دیگران انجام بدهند، نکته‌اش چی است، حضرت می‌فرماید احلتها آیة و حرمتها آیة امثال اینها، این صدرش بماند. راوی می‌گوید که قلت هل یصلح الا بأن احداهما منسوخة او هما محکمتان ینبغی ان نعمل بهما، (مسائل علی بن جعفر، صفحۀ ۱۴۴) اینکه دو تا آیه هست یکی‌اش حلال کرده یکی‌اش حرام کرده یکی‌شان ناسخ دیگری است و دیگری منسوخش است؟ یا می‌تواند هر دو محکم باشد، ینبغی ان نعمل بهما. ینبغی به محکمات قرآن باید عمل کرد، نه اینکه مستحب است می‌خواهیم عمل کنیم خوب است به مستحبات عمل کند، اینکه نیست.

یک چیز دیگری که یک مقداری روشن‌تر هست این تعبیر هست، در کتاب نوادر که عرض کردم اصلش کتاب حسین بن سعید هست صفحۀ ۲۷،‌ رقم.

در نوادر می‌گوید لا یمین فی معصیة الله. یمین در معصیة الله تحقق ندارد و اصلا منعقد نمی‌شود.

«إنما اليمين الواجبة التي ينبغي لصاحبها أن يفي بها ما جعل الله عليه» تا آخر روایت.

اینجا یک نکته‌ای وجود دارد، این نکته نکته‌ای هست که باید بهش توجه کرد. اوّلا در مورد وجوب به کار رفته و مراد از این ینبغی لصاحبها ان یفی بها یعنی باید انجام بدهد، ولی باید ظاهرا به معنای این نیست که مترادف وجوب باشد، از جهت مفهومی یک مفهوم دیگری هست چون در مقابل واجب است تعبیر کرده، ظاهرا مراد از واجبه همین واجب اصطلاحی است ولی ینبغی لصاحبها یعنی یک مفهومی هست که آن مفهوم در مورد وجوب و به معنای وجوب، به معنای ملازم وجوب در واقع به کار رفته، حالا در مورد این هم توضیح خواهم داد.

«إنما اليمين الواجبة التي ينبغي لصاحبها أن يفي بها ما جعل الله عليه»

بعد آخرش می‌گوید: «فهذا الواجب على صاحبه»

کلمۀ واجب در لغت گفتند به معنای ثابت هست، انما الیمین الواجبة که در ابتدای عبارت بود ممکن است شخصی بگوید انما الیمین الثابته است، ولی واجبه وقتی با علی متعدی می‌شود، وجب با علی وقتی متعدی می‌شود دیگر به معنای ثابت بر شخص یعنی لازم، ذیل روایت دیگر کلمۀ واجب را که با علی صاحبه تعبیر کرده معنایش این است که این همان وجوب اصطلاحی است.

«فهذا الواجب على صاحبه ينبغي له أن يفي به‌»

**شاگرد:** قبل فهذا گفته «لله علي كذا و كذا شكرا» این شکرا تأثیر نمی‌گذارد؟

**استاد:** نه به آنها ربطی ندارد. آن بحث‌هایی دارد که یمین یک موقعی یمین شکر است یک موقعی یمین زجر است، آنها بحث‌های دیگری هست آنها یمین شکر واجب است انسان باید انجام بدهد، یمین لازم العمل است.

همچنین شبیه این در صفحۀ ۱۸۱، رقم ۴۴۸ وارد شده، در همین مضمون:

«ليس من شي‌ء هو لله طاعة يجعله الرجل عليه إلا أنه ينبغي له أن يفي به إلى طاعة و ليس من رجل جعل لله عليه شيئا في معصية الله إلا أنه ينبغي له أن يتركها إلى طاعة الله‌»

دو سری.

یک جای دیگر ینبغی در بعضی موارد در حکم وضعی ظاهرا به کار رفته. در مسائل علی بن جعفر می‌گوید سألته عن الطلاق و ما حدّه و کیف ینبغی للرجل ان یطلق.

کیف ینبغی للرجل ان یطلق یعنی آن طلاقی که صحیح واقع می‌شود چه طلاقی هست؟ که در پاسخ می‌گوید السنة ان یطلق عند الطهر واحدة.

یک نکته‌ای را من اینجا عرض بکنم، یک بحثی در اهل تسنن هست می‌گویند که بعضی از، خداوند دستور داده که طلاق در ایام طهر باشد. فاحصل عده و اینها، طلاق دستور داده در ایام طهر باشد. سنی‌ها خیلی‌هایشان می‌گویند که این دستور صرفا یک حکم تکلیفی است، حکم وضعی نیست. اینکه طلاق را دو جور کردند، طلاق سنة و طلاق بدعة، هم طلاق سنت هم طلاق بدعت هر دو را می‌گویند صحیح است ولی یکی‌شان کأنّ عمل محرمی انجام داده ولی واقع می‌شود. ولی در روایات ما تصریح به این هست که طلاق بدعت واقع نمی‌شود، طلاق سنت شرط صحت هست اینکه ما بر طبق سنت و بر طبق دستوری که ذکر شده طلاق بدهیم. السنة یطلق عند الطهر واحدة این طلاق سنت صرفا حکم تکلیفی نیست، از روایت‌های دیگر خیلی روشن استفاده می‌شود که اصلا این خیلی جزء مواردی هست که در روایات خیلی رویش تأکید شده که طلاق بدعت اصلا باطل است، واقع نمی‌شود. طلاق بدعت انواع و اقسام دارد، طلاق در حیض هست، طلاقی که در طهر مواقعه هست، اینها همه طلاق بدعت، آن شرایطی که در صحت طلاق وجود دارد آن شرایط اگر رعایت نشود اصلا طلاق باطل است.

این کیف ینبغی للرجل ان یطلق یعنی چگونه شخص باید طلاق بدهد که طلاقش صحیح باشد. اینجا ینبغی در حکم وضعی به کار رفته.

در مورد لا ینبغی هم موارد زیادی هست که از روایات کاملا استفاده می‌شود که لا ینبغی در مقام تحریم و فساد و امثال اینها هست.

من حالا ادامۀ روایات را شنبه ان شاء الله عرض می‌کنم.

یک نکته‌ای حاج آقا دارند این را عرض می‌کنم بعدا توضیح کاملش شنبه باشد. حاج آقا می‌فرمودند که ینبغی به معنای این هست که قاعده‌اش این است، قانونش این است. ینبغی به معنای این هست که قاعده و قانونش این است و در موارد قاعده و قانون به تناسبات حکم و موضوع این است که آن قاعده و قانونی که اینجا مد نظر هست چه قاعده و قانونی است؟ گاهی اوقات قاعده و قانون تکوینی را ما می‌خواهیم ذکر کنیم که لا ینبغی یعنی ممکن نیست، قاعدۀ عالم تکوین این است وقتی می‌گوییم در عالم تکوین این خلاف قاعده است یعنی واقع نمی‌شود، ممکن نیست، لا یمکن تحققه، قاعدۀ عالم تکوین.

یک موقعی قاعدۀ عالم تشریع هست. قاعدۀ عالم تشریع گاهی اوقات در امور عبادیات هست، در امور عبادیات وقتی می‌گوییم قاعده‌اش این است خب باید مستحب باشد تا قاعده‌اش این باشد، ممکن است واجب هم نباشد.

گاهی اوقات قاعده‌اش این است در آن چیزهایی هست که محل تردیدش این است که جائز است یا جائز نیست. قاعده‌اش این است یعنی جائز است. قاعده‌اش این نیست یعنی حرام است.

گاهی اوقات قاعده‌اش این است در احکام وضعیه در آن چیزهایی که هدف انسان و آن چیزی که برای انسان مهم هست در آنجا حکم وضعی است، اینجا قاعده‌اش این است یعنی صحیح واقع می‌شود قاعده‌اش این نیست یعنی صحیح واقع نمی‌شود، ینبغی یعنی شرایط صحت و امثال اینها. حالا اینها توضیح بیشتری دارد که مراجعه بفرمایید. دوستان یکشنبه که کلاس راهنما داریم، کلمات فقها را در مورد مفاد یغبنی و لا ینبغی آنها که نکته دارد، یک نکتۀ خاصی در تحلیل ینبغی و لا ینبغی را این را دنبال کنید. از وحید بهبهانی به بعد محورتان باشد، حالا قدیمی‌ها را فعلا کاری نداریم، از وحید بهبهانی به بعد را ملاحظه بفرمایید، آنهایی که تحلیل کردند، یعنی این بحثی که حالا ینبغی دلیل بر کراهت هست، حرمت هست، آنهایی که فتوا دادند را کار نداریم. آنهایی که توضیحی دادند در مورد این ینبغی که مفادش چی است، اگر هم دلیل بر کراهت می‌دانند چرا دلیل بر کراهت هست نکته‌اش چی است؟ در کلمات حاج آقا مکرر این بحث هست ولی این مطلب را جمع‌بندی کنیم ببینیم فقها در این مورد چی گفتند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد